

هو العليم

اهل بيت عليهم السلام، راه اتّصال بشريّت به
پروردگار

مبانی تشيع - مجلس هفتم

بيانات

علامه حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

شعر ناشی اکبر درباره اهل بیت علیهم السلام

۱. [بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ ***] وَ فِي أَيْبَاتِهِمْ نَزَلَ

[الكتاب]

۲. وَ هُمْ حُجَجُ الْإِلَهِ عَلَى الْبَرَايَا *** بِهِمْ وَ

بِجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ^۱ وَ^۲ « ۱. راه راست و مستقیم فقط به

^۱ سفینه البحار، ج ۷، ص ۶۶.

^۲ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۱۷، تعلیقه ۱:

«از اینجاست که ناشی اکبر شاعر شیعی اهل بیت در اشعارش، منزلت علم
امیرالمؤمنین علیه السلام را طوری توصیف کرده است که مردم تاب تحمل
آن را نداشتند و از آن می ترسیدند. آنجا که می گوید:

[۱] بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ ***

و فی

[۲] و هم حُجَجِ الْإِلَهِ عَلَى الْبِرَايَا

**

و هم و

بجدهم لا يستراب

**

[۳] طعام سيوفهم مهج الاعادي

و

فيض دم الرقاب لها شراب

**

[۴] و لا سيما اباحسن عليا

له في

العلم مرتبة تهاب

**

[۵] اذا نادت صوارمه نفوسا

فليس

لها سوى نعم جواب

**

[۶] و بين سنانه و الدرع صلح

و بين

البيض و البيض اصطحاب

**

[۷] هو النبا العظيم و فلك نوح

و

باب الله و انقطع الخطاب

”[۱]. راه راست به آل محمد شناخته شد و در خانه‌های آنها قرآن فرود آمد.

[۲]. و آنها هستند که حجّت‌های خداوندند بر مردمان که نه در ولایت و امامت ایشان شکی است و نه در نبوت جدّشان رسول خدا.

[۳]. خوراک و خوردنی شمشیرهای آنها خون دل‌های دشمنان است و آب و آشامیدنی آن شمشیرها جریان و فیضان خون گردن‌های آنهاست.

[۴]. بالأخص حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب که دارای مقام و مرتبه علمی است که مردم از آن در هراس و دهشت افتند.

[۵]. چون تیغ‌های شمشیرهای او نفوس دشمنان را به سوی خود بخواند، آنها غیر از پاسخ اجابت جوابی ندارند.

[۶]. پیوسته در میان نیزه او با زره دشمن صلح و آشتی است هم‌چنان که در میان شمشیر او با کلاه‌خود دشمن هم‌نشینی و مصاحبت است.

[۷]. اوست خبر بزرگ و کشتی نوح و باب خداوند، و دیگر گفتار منقطع است و کلام تمام است.

در نامه دانشوران ناصری، ج ۵، ص ۴۰۵ تا ص ۴۰۷ درباره سراینده این ابیات بحث کرده است و گوید:

”محدث نیشابوری، آنها را به ابن فارض مصری، عارف مشهور نسبت داده و دلیل صریح بر تشیع وی گرفته است. و سپهر کاشانی در ناسخ التواریخ و صاحب کفایة الخصام که ترجمه غایة المرام است، آن را از عمرو بن عاص دانسته‌اند؛ و حتی صاحب کفایة الخصام می‌گوید: امام فخر رازی در تفسیر خود بر این سخن تصریح کرده است و نیز برخی از محدثین همچون مهذب‌الدین احمد بن رضا در تحفة الذخائر این اشعار را در جمله قصایدی که در روز عید غدیر خم گفته‌اند مذکور ساخته و به عمرو بن عاص منسوب می‌داند. سپهر در ذیل یوم الغدیر که این ابیات را از عمرو بن عاص نقل می‌کند، دو بیت در ما قبل بیت اخیر می‌افزاید که:

عَلَى الدَّرِّ الذَّهَبُ المَصْفَى

**

و

باقی الناس کلهم ترابٌ

هو البکاءُ فی المحرابِ لیلاً

**

هو

الصَّحَّاکِ إِذَا اشْتَدَّ الضَّرَابُ

«فقط علی است که در درخشان و طلای خالص است و بقیه مردم همگی خاکند.

اوست که در محراب عبادت در شب‌های تار به شدت می‌گرید و در روزهای روشن در معركة جنگ که گیرودار افزونی یافته و حمله به حمله پیوسته است، به شدت خنده می‌نماید.»

آنگاه گوید: ”از ترجمه احوال علی بن عبد الله، شاعر شیعی که او را ناشی اکبر گویند، این طور استفاده می‌شود که این ابیات از اوست. ناشی می‌گوید:

من در سال سیصد و بیست و پنج هجری در جامع کوفه، شعر خویش املاء می‌کردم و مردم می‌نوشتند. ابوالطیب متنبی در آن جمع حاضر می‌شد و هنوز شهرتی نداشت و به لقب متنبی معروف نبود. روزی آن قصیده را املاء کردم که مطلعش این بیت است:

آل محمد شناخته می‌شود و در خانه‌های اینهاست که

کتاب نازل شده، قرآن نازل شده است.

۲. و برای همهٔ افراد مردم روی زمین، فقط اینها

هستند که اسوه به سوی خدا هستند و فقط به واسطهٔ

اینها و جدّ اینها، آن محل و آن مرکزی است که شکّ

و تردید و... راه پیدا نمی‌کند، انسان در آنجاها

متوقف نمی‌شود، متضرّر نیست.»

بآل محمد عَرِفَ الصَّوَابُ

**

و فی

ابیاتهم نزل الكتابُ

چون رسیدم به این دو بیت که در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام است:

كأنَّ سنانَ ذابله ضميرُ

**

فلیس

عن القلوب له ذهابُ

و صارمُهُ كبیعته بِخُمِّ

**

معاقده من القوم الرقابُ

«گوئیا نیزهٔ وی اندیشه خاطر است که هیچ‌گاه از دل‌ها بیرون نرود.

و تیغ او به مثابهٔ بیعت غدیرش در گردن‌های آن گروه است.»

چون که این دو بیت را بخواندم، دیدم ابوالطیب متنبی هر دو را نوشت و با

خویش بداشت تا بعداً همین مضمون را در اشعار خود آورد.

باری نویسندهٔ نامه دانشوران انتساب این بیت را از جهاتی که ذکر می‌کند به

ناشی اکبر، اقرب می‌داند؛ زیرا که سبک و سیاق و مضمون و نظم این سخن

نه با اسلوب صدر اول موافق است و نه با لسان شرف‌الدین عمر ابن فارض.»

ولی در همه جا شک است، تردید است، ریب است، هر جا انسان پا می‌گذارد تکان می‌خورد؛ امّا آنجا که انسان پایش را می‌گذارد و محکم است، از همه خطرات مصون است، اینها هستند. این حرف، حرفِ درستی است دیگر، حرفی که این انسان زده، درست است.

اشعار شافعی در ولایِ اهل بیت

شافعی خیلی اشعار دارد که در اقرار و اعتراف به ولای آل محمد و... قوی است؛ و لذا بعضی‌ها اصلاً شافعی را شیعه دانسته‌اند و فقط علت اینکه با شیعه‌ها تفاوت دارد این است که مدارک فتوایش از همان مدارک اهل تسنن است، مثل ابوحنیفه و سفیان ثوری و حسن بصری و امثال اینها، گرچه خودش با ابوحنیفه هم اختلافاتی دارد.^۱ و الاّ از این گذشته، در اشعاری که دارد خیلی قوی است بر اینکه منحصر می‌کند ولای را به ولای آل بیت و اصلاً بعضی اوقات می‌گوید که:

اگر رافضی بودن این باشد که انسان از محمد و

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون انتقاد شدید شافعی از ابوحنیفه امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۳۸.

آل محمد تبعیت کند و آنها را دوست داشته
باشد، همه جن و انس شهادت بدهند که من
رافضی هستم!

۱ امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۹۰:

«إِنْ كَانَ رَفِضًا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ
**

فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي*

اگر بنا بشود رافضی بودن، محبت آل محمد بوده باشد، پس جن و انس
گواهی دهند که من از رافضیان هستم.»

*. معجم الأدباء، ج ۱۷، ص ۳۱۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۰؛ تفسیر
الرازی، ج ۲۷، ۱۶۶.

و نیز در امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۸۷، «شرح حال محمد بن ادریس
شافعی»:

«وقتی از شافعی از اوصاف مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، او در
پاسخشان گفت: "مَایَسَعُنِي أَنْ أَقُولَ فِي حَقِّ مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ ثَلَاثٌ مَعَ ثَلَاثٍ
لَمْ يَجْتَمِعْنَ فِي أَحَدٍ قَطُّ: الْجُودُ مَعَ الْفَقْرِ، وَالْجَلَادَةُ مَعَ الرَّأْيِ، وَالْعِلْمُ مَعَ
الْعَمَلِ." ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

"أَنَا عَبْدٌ لِفَتَى أَنْزَلَ فِيهِ هَلْ أَتَى
**

إِلَى

مَتَى أَكْتَمُهُ إِلَى مَتَى إِلَى مَتَى؟"

"مرا توان آن نیست که لب بگشایم در حق کسی که در وی سه صفت با سه
حالت گرد آمده‌اند، آن صفاتی که با آن حالات، هیچ وقت در کسی گرد
نیامده‌اند: سخاوت با فقر، و تردستی با عاقبت اندیشی، و علم با عمل. و
سپس شروع کرد به سرودن این بیت:

من بنده و غلام آن جوان مردی می‌باشم که درباره او سوره هل اتی فرود
آمد. تا کی من این حقیقت را کتمان کنم؟! تا کی؟! تا کی!؟"

و نیز از او نقل شده است که در جواب مرد دیگری که از این موضوع از او
پرسید، او در جواب گفت: "مَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ أَسْرَأَ أَوْلِيَاؤُهُ مَنَاقِبَهُ تَقِيَّةً، وَ كَتَمَهُ
أَعْدَاؤُهُ حَقًّا وَ عَدَاوَةً، وَ مَعَ ذَلِكَ قَدْ شَاعَ مِنْهُ مَا مَلَأَتْ الْخَافِقِينَ."

من چه بگویم راجع به مردی که دوستانش مناقبش را از روی خوف و تقیه

کتمان کردند، و دشمنانش از روی کینه و عداوت. و با وجود این، به قدری از آن مناقب شیوع پیدا کرده است که مشرق و مغرب عالم را پر کرده است. ...

و از جمله آنچه مشهور و متواتر از اوست، گفتار اوست در جمله آنچه که تمامی اش بدو نسبت داده شده است:

۱. لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَا مَحَلَّهُ

**

حَرَّ

النَّاسُ طُرًّا سَجَّدًا لَهُ

۲. وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ لَيْسَ يَدْرِى

**

عَلَى

رَبِّهِ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ

”۱- اگر هرآینه مرتضی محلّ و جا و موقعیت خود را ظاهر می نمود، تحقیقاً جمیع مردم به سجده وی بر روی خاک می افتادند.

۲- و شافعی مُرد درحالی که نمی دانست: پروردگار او علی است و یا پروردگارش الله است.“
و هم چنین از اوست:

۱. إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا

**

و

شِبْلِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ

۲. يُقَالُ: تَجَاوَزُوا يَا قَوْمِ عَنْهُ

**

فَهَذَا

مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

۳. بَرِئْتُ إِلَى الْمُهَيِّمِينَ مِنْ أَنَاسٍ

**

يَرُونَ

الرَّفْضِ حُبِّ الْفَاطِمِيَّةِ

۴. عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةُ رَبِّي

**

وَ

لَعَنَتُهُ لِيَتْلِكَ الْجَاهِلِيَّةِ

”۱- وقتی که در مجلسی نام علی و دو شیربچه او و فاطمه مطهر و کامل در

تَبیین معنای «بِهِمْ وَبِجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ»

حالا صحبت در اینجا است که چرا: «بِهِمْ وَ
بِجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ»؟ چرا عدم تزلزل در اینجا
انحصار پیدا کرده است؟ چرا انسان هر جا دست
ببندازد استمساک به عروة اللہ الوثقی نیست؟ و هر جا
پا بگذارد متزلزل است؟ عروة اللہ الوثقی فقط منحصر
در اینهاست، که استمساک به حلقه قوی و ریسمان
قویم است! چرا انسان در هر جا پا بگذارد؟! ممکن
است چاله‌ای باشد و انسان می‌افتد و در تاریکی
است! اما آنجا، جایی است که وقتی انسان پا
می‌گذارد، محکم است و نور است و قدرت است.

عدم خروج انسان در تمام مراحل وجودی از

قوّه واهمه و قوّه متخیله

این فقط یک جهت دارد و بس، و آن این است
که خلقت انسان طوری است که در تمام این
مراحلی که وجود دارد و زندگی می‌کند و...، با این

انسانیت برده شود،

۲- می‌گویند: ای قوم! از ذکر آنان روی بگردانید، چراکه این گونه گفتار،
گفتار رافضیان است.

۳- من به خداوند با هیمنه و با سیطره، بیزاری می‌جویم از مردمانی که رافضی
بودن را محبت خاندان فاطمه می‌پندارند.

۴- بر آل و اهل بیت رسول خدا باد صلوات پروردگار من! و لعنت او بر آن
اندیشه جاهلیت باد!

درازا و کششی که دارد، معذک از هوی و پندار و قوّه واهمه و قوّه متخیله خارج نمی‌شود. و خلاصه بوعلی سینا یک مطلبی دارد بر اینکه انسان مجرد است؛^۱ و بعد، ملاصدرا دارد که: تجرّد او مسلم است و کلّ صحبت در این است که چه کسی به آن تجرّد می‌رسد؟^۲ ما اگر تجرّد قوّه خیال را اثبات بکنیم - از بعضی از کلمات ابوعلی سینا هم استفاده تجرّد می‌شود -،^۳ ولی صحبت در این است که، کسی به قوّه خیال و متخیله خودش احاطه پیدا نمی‌کند تا این تجرّد را پیدا کند؛ و لذا مردم صحبتی از آن می‌کنند و مجرد هم نشده‌اند.

و لذا به انسان‌ها هم که انسان می‌گویند، بعضی می‌گویند از ماده «نسیان» است؛^۴ اصلاً به انسان، انسان می‌گویند برای اینکه خیلی فراموش کار است! تا به یک حقّی رسید و آن حق را فهمید، فردا فراموش می‌کند، زود فراموش می‌کند! اگر کسی به انسان یک محبتی کرد، زود فراموش می‌کند! و اگر به یک حقّی انسان برخورد کرد فراموش می‌کند! یک

^۱ الشفاء (الإلهيات)، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ النّجاة، ص ۳۷۶ و ۶۸۶.

^۲ الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۸، ص ۲۷۱.

^۳ الإشارات و التنبیّات، ص ۸۳.

^۴ کتاب العین، ج ۷، ص ۳۰۴.

حرفی را اقرار کرد و اعتراف کرد، فراموش می‌کند!
بعضی گفته‌اند انسان از مادهٔ «اُنس» مشتق است^۱ ولی
بعضی گفته‌اند از «نسیان» مشتق است.
علی‌کلّ تقدیر، قرآن که حال انسان را بیان می‌کند، این
معنا را امضاء می‌کند که این انسان یک‌طوری است
که زود به همان سر جای خودش برمی‌گردد. مثل
بچه‌هایی که به کلاس آورده‌اند و به آنها درس
می‌دهند و این معلّم هم بالای سرشان هست و روی
تابلو هم نوشته است. اینها خیال می‌کنند که بچه‌ها
مودّب هستند، امّا اینها همه خودشان را کنترل
کرده‌اند و از ترس معلّم، منظم و مرتّب هستند؛
یک‌مرتبه درب کلاس را باز می‌کنند و معلّم هم برای
قضای حاجتی می‌رود و بچه‌ها می‌دوند در حیاط به
بازی کردن، هر کدامشان یک طرف؛ و این معلّم
بیچاره که برمی‌گردد دیگر پیدایشان نمی‌کند. فقط
همان جورِ استاد است که اینها را برداشته گرد آورده
است و مؤدّب کرده است؛ و لذا اگر بچه را به اختیار
خودش بگذارند، هیچ‌وقت نمی‌آید سر کلاس

^۱ لسان العرب، ج ۶، ص ۱۱.

بنشیند. و لذا بچه‌ها همیشه تعطیلی را از تحصیلی بیشتر دوست دارند، برای همین جهت است که طبعشان به تفرقه و... [علاقه دارد].

انسان هم همین است؛ تا به انسان یادآوری می‌کند مطلب این است: دو ضرب در دو مساوی با چهار است؛ و چهار ضرب در پنج می‌شود بیست؛ اگر شما بیست را هم بگذارید در داخل پرانتز و خارج پرانتز یک هشت بگذارید، می‌شود صد و شصت، این هم مسلم است و همین‌طور است. و فردا انکار می‌کند، صد در صد انکار می‌کند! آدم باید دو مرتبه بیاید بگوید: آقا جان! دو ضرب در دو داریم که قبول داری؟! بعد، آن هم ضرب در پنج را قبول داری که می‌شود بیست؟! الی آخر.

یکسان بودن طاعت و معصیت برای کسی که

به صراط مستقیم نرسیده

حالا دیگر اگر کسی تا هنگام موتش، خدا دست او را بگیرد و آنجا با اقرار از دنیا برود، خیلی خوب است؛ ولیکن انسان آنجا هم انکار می‌کند! یعنی آن قدر انسان لجباز است که زود یک لگد می‌زند و این شیری را که از این گاو دوشیده‌اند و مدّتی

زحمت کشیده‌اند تا این را دوشیده‌اند، با یک لگد

همه را از بین می‌برد! قرآن می‌گوید:

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَ بِجَانِبِهِ
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا * قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى
شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾.^۱

«وقتی که ما به انسان نعمتی می‌دهیم، این می‌رود

در نعمت و غرق در نعمت می‌شود، همه را

فراموش می‌کند، ما را فراموش می‌کند، تمام

نقاط مثبت را فراموش می‌کند، تمام حقائق را

فراموش می‌کند؛ چون این می‌رود در هوای آن

نعمتی که به او داده شده است و آن اشعه امواج

طلا و آن جواهر یا آن خیالاتی که افکار او را پُر

کرده است، چنان این را می‌گیرد که نمی‌گذارد

دیگر دیده بصیرتش از این تجاوز کند؛

﴿أَعْرَضَ﴾ به کلی اعراض می‌کند؛ ﴿وَنَأَى بِجَانِبِهِ﴾

تکیه می‌کند بر پهلو خودش و می‌گوید: نه

خدایی هست و نه...! ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ﴾ اما اگر

یک گرفتاری به او برسد، گوشمالی بشود، یک

ضرری به او وارد بشود ﴿كَانَ يُوسِئًا﴾ این همان

خدایی را هم که فی الجمله سابقاً به عنوان اعتماد

و اتکاء به او التجاء می‌شد، در موقع این ضرر هم

نمی‌رود دنبال همان خدا تا او را بگیرد، این باز

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۳ و ۸۴.

هم از این خدا مأیوس است.»

یعنی درحالتی که در نعمت است، آن خداشناسی اش خداشناسی نیست؛ در حالت شرّ و ضرّ هم گرفتاری اش، باز مستند به التجاء و پیدا کردن حق نیست. این ضرّ و این خیر هر دو در ردیف همدیگرند و در رتبه همدیگر، مثل طاعت و معصیت. مردم اگر از سطح این طاعت‌های عادی بیایند بالاتر به یک طاعت‌های مجرد و نورانی برسند، آنجا خیلی خوب است؛ و وقتی هنوز نرسیده‌اند، امروز معصیت می‌کند و فردا طاعت می‌کند، باز پس فردا معصیت می‌کند و باز طاعت می‌کند. و این طاعت‌ها و معصیت‌ها همه مشابه با همدیگر هستند. نشسته است، به خیالش می‌آید که: این کار خوب را بکنیم، می‌کند؛ بعد به خیالش می‌آید کار بد را بکند، می‌کند. هم آن طاعت و هم آن معصیت، اینها همه پرورده خیال است.

(قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ)؛ «بگو ای پیغمبر که

همه این مردم روی شاکله خودشان عمل

می‌کنند، روی ریخت و فلز اولیّه و آن قالبی که

بر آن اساس زده شده‌اند.»

باز بودن راه خدا برای همه افراد به شرط دست

برداشتن از نسیان و تخیلات

یکی در این قالب و یکی در آن قالب، یکی در این محیط و یکی در آن محیط؛ اما آن کسی که از تمام اینها سر بیرون بیاورد و در آن صراط مستقیم حرکت کند، آن پروردگار شما او را می‌داند و علم دارد و اطلاع دارد و به بهترین قسم در این سبیل، او را هدایت می‌کند. و این راه هم برای همه باز است اما به شرطی که این راه که پیدا شد، انسان براساس همان شاکله، از آن نسیان و از آن راه طولانی‌ای که با اندیشه‌ها و خیالات سر و کار پیدا کرد، بگذرد و به حق متحقق بشود. انحصار به هیچ‌کس هم ندارد؛ برای محمد و آل محمد علیهم السلام هم انحصار ندارد که: خداوند علیّ اعلیٰ در روز قیامت یا در روز ازل اینها را نورانی و گوهرهای مجرّده و نورانیّه خلق کرده و از همه معاصی دور انداخته و قوه شهوت به آنها نداده و قوه غضب به آنها نداده و غریزه مادی به آنها نداده است و آنها یک موجوداتی هستند متألّی و نورانی و پاک و حسابشان از ما به کلی سوا است! این حرف غلط است؛ آنها در همه جهات مثل ما

هستند! ﴿فَلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۱، ﴿يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ

مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾^۲. من در خانه‌های شما

زندگی می‌کنم، من نکاح می‌کنم، من غذا می‌خورم؛

همین! آنها با پای استقامت و مجاهده از این حرکت

طولانی انسان گذشتند، به یک جایی رسیدند که

دیگر فراموش نمی‌کنند؛ آن وقت در روایاتی که

داریم خدا آنها را این طوری خلق کرده است،

معنایش این است. یعنی آنها بالاخره در آخر مسیر،

به نهایت درجه از غرض خلقت رسیده‌اند و

خداوند، عالم را برای آنها خلق کرد.^۳ و اگر بنا بود

که آنها در اصل وجود و خلقت با ما جدا بودند، چه

مزیتی داشتند؟! خدا آنها را ذاتاً خوب و ما را هم ذاتاً

بد خلق کرده است، آنها حسابشان جدا، ما هم جدا؛

نه آنها دیگر امام می‌شوند نه آن وقت ما هم مأموم؛ نه

۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت (۴۱) آیه ۶. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۱:

«بگو ای پیامبر که حقا من انسانی همانند شما هستم.»

۲ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۱:

«می‌خورد از آنچه شما از آن می‌خورید و می‌آشامد از آنچه شما از آن می‌آشامید.»

۳ از باب نمونه رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۶۳۶ - ۶۶۰.

آنها خلفی پیدا می کنند و ما هم نقیصه و رذالتی دیگر
نباید داشته باشیم! رذالت ما از این است که ما از
همان سنخیم و آنها هم از همان سنخ، اما ما تنبلیم و
آنها اهل کار؛ عمدهٔ مطلب این است! آنها گوش
دادند مثل آن بچه‌هایی که رفتند سر کلاس نشستند
و شب، درس را هم روان کردند، دنبال تلویزیون
نرفتند، دنبال رادیو نرفتند، دنبال بازی نرفتند، در
امتحان، جزواتشان، درسهایشان همه مرتب است و
قبول هستند؛ ما، نه! ما مدام امروز و فردا خودمان را
مشغول کردیم و به همین مادهٔ نسیانی که از آن،
وجود ما - نه اینکه آن مبدأ اصیل ما که به آن باید
برسیم -، همین چیزی که غالب مردم و عامهٔ مردم را
به خود مشغول کرده است، ما هم خودمان را مشغول
کردیم و کاروان رفته، آن وقت ما از دور تماشا
می کنیم؛ و این است که برای ما ایجاد حسرت و
ندامت می کند!

عدم تفاوت بین انبیا و معصومین و اولیای خدا

و بین سایر افراد از جهت بشریت

این مطلب خیلی مطلب مهمی است که انسان

باید خوب بداند که طبق آیات قرآن و اخبار و ... ،
انبیا و معصومین و اولیای خدا با تمام افراد بشر، همه
بشوند و هیچ از [لحاظ] بشریت، تفاوتی نیست؛ قلم
تکلیف بر همه آنها نوشته شده است، آنها رفتند
رسیدند، دیگران مانده‌اند.

در این آیه مبارکه در سوره اسراء می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا
رَّسُولًا﴾^۱.

آخر آنها به پیغمبر می‌گفتند که ما به تو ایمان
نمی‌آوریم مگر اینکه چه کار بکنی و چه کار کنی:

﴿حَتَّىٰ تَفْجَرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا﴾^۲؛ «ما اصلاً

به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه یک چشمه روی
زمین جاری کنی و ما ببینیم که این چشمه جاری
شد.»

﴿أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ
الْأَنْهَارُ خِلَّالَهَا تَفْجِيرًا﴾^۳؛ «یک باغی داشته باشی از

انگور، یک باغی داشته باشی از خرما در لا به لای

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۵. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۶:

«ای پیامبر بگو: اگر در روی زمین به جای مردم فرشتگانی بودند که به حال
اطمینان و استقرار زیست نموده و راه می‌رفتند، ما هم از آسمان برای هدایت
آنان فرشته سماوی را به عنوان پیامبر و رسالت می‌فرستادیم.»

^۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۰.

^۳ سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۱.

این باغ همین‌طور نهرهای آب جاری باشد؛ و این باغستان هم به اعجاز به‌واسطه عمل تو باشد.»

﴿أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾؛^۱ «یا این آسمان را

یک‌مرتبه (چند سانتی) پایین بیاوری (خورشید را پایین بیاوری، ماه را پایین بیاوری، ستاره‌ها را پایین بیاوری، یک سنگ بزرگی که از آسمان پایین بیاوری روی زمین ما تماشا کنیم)، یا اصلاً خدا را با تمام ملائکه‌اش بیاوری روی زمین، بعد به تو ایمان می‌آوریم، واقعاً هم ایمان می‌آوریم.»

﴿أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ﴾؛^۲ «یا خانه‌ات از

طلا باشد، دیوارهایش طلا باشد، اتاق‌هایش طلا باشد، حالا آن‌وقت هم ایمان می‌آوریم.»

﴿أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ﴾؛ «یا اینکه بروی به آسمان

(و ما ببینیم که رفتی به آسمان و دروغ هم نیست، باز هم این کافی نیست)؛»

﴿وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ﴾؛

«باز هم ایمان نمی‌آوریم تا اینکه ببینیم که رفتی آسمان آنجا از پیش خدا در آسمان کتابی دست گرفتی، پر زدی و آمدی روی زمین کتاب را

^۱ سوره‌ی اسراء (۱۷) آیه ۹۲.

^۲ ۶- سوره‌ی اسراء (۱۷) آیه ۹۳.

جلوی ما خواندی، آن وقت ما ایمان می آوریم.»

(قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا) ۱.

ای پیغمبر به این مردم بگو که: شما خیلی اشتباه می کنید! همه این حرف‌هایی که می زنید از روی اساس نیست، خدا در آسمان نیست، اصلش اینجا نیست، محل ندارد، کتابی که به من داده می شود کتاب به واسطه وحی در قلب من است، خارجی نیست، کتاب خارجی نیست و امثال اینها؛ و خدا را من چطور بیاورم پیش شما، ملائکه را چطور بیاورم پیش شما؟! جنس خدا مثل انسان و بشر و درخت نیست، ملائکه مثل انسان و درخت دارای پیکر مادی نیستند!

بعد دارد که:

(قُلْ لَوْ كَان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا) ۲.

«بله اگر روی زمین تمام این انسان‌هایی که دارند حرکت می کنند به جایشان ملک بودند، آن وقت ما یک پیغمبری می آوردیم که ملک بود.»

۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۵.

۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۶۷.

عبور پیغمبر از عالم نسیان و رسیدن به حقیقت،

علت تفاوت ایشان با سایر افراد

اما حالا که همه انسانند، پیغمبرشان هم انسان است. حتماً انسان است و از میان همین هاست؛ منتها یک پیغمبری است که از این عالم نسیان عبور کرده و به حقیقت و واقع و معنا دست یافته و به مبدأ دست یافته است، دیگر مثل فتری نیست که جمعش کند و در اثر آن قوه کُنش، این خودش را نگه دارد و ولش کنند آن طرف برگردد به جای اولش، این طور نیست، این حال انعطاف را از دست داده، این ثبات پیدا کرده است، آنها ثبات پیدا کرده‌اند؛ ولی انسان ثبات ندارد. در همین سوره مبارکه در چند جا، خدا به این انسان، همین انسانی که روی زمین دارد زندگی می‌کند، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَيْهَا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾.

«وقتی ما شما را می‌بریم در دریا داخل کشتی سوار می‌کنیم و یک گرفتاری که به شما می‌رسد، آن وقت ﴿ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَيْهَا﴾ آنجا دیگر همه اسباب و علل و مستمسکات را فراموش

می کنید و دست به خدا می زنید و التجاء به خدا می زنید؛ اما وقتی شما را که کنار ساحل می آوریم، **(أَعْرَضْتُمْ)** اعراض می کنید، فراموش می کنید کشتی را که ما آوردیم کنار ساحل، باز فراموش می کنید وقتی پیاده شدید.»

(أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا) ۱.

«همین که شما را آوردیم کنار یک خشکی و دریا و از غرقاب دریا نجات پیدا کردید (مسلم است دیگر، آدم در خشکی که غرق نمی شود، غرق می شود؟ نه، در خشکی انسان غرق نمی شود)، ولی آیا شما مأمونید به همان خدایی که در وسط دریا شما را گرفتار طوفان کرد، الآن که در خشکی ایستادید یک خسفی بشود زمین دهن باز کند یک شهر را فرو ببرد در کام خود هلاک کند و سر به هم بیاورد؟! آیا شما ایمنی دارید؟!»

این خسف‌هایی که پیدا شده، این زلزله‌هایی که آمده و شهرها همین‌طور رفته، مگر غیر از این بوده است؟! چه کسی این کار را کرده است؟ چه فرقی می کند، آن خدایی که در دریاست، حالا هم همان خداست. وقتی انسان وسط دریا بود خدا بود، اما آمد

۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۶۸.

کنار و از کشتی پیاده شد، خدا از بین رفت، گم شد، یا مُرد، یا حیاتش تمام شد؟! نه، خیال ما عوض شد و خیال ما غلط است! خدا در آن وقت هم ثابت است.

انسان باید به جایی برسد که در دعاهايش خدا را ثابت ببیند، هم آنجا با خدا باشد، هم اینجا. حالا ما شما را آوردیم کنار ساحل، خسف هم نکردیم همین‌طور ایستادید یک‌مرتبه یک حاصب بیاید - حاصب به آن بادی می‌گویند که با خود، حُصبان دارد؛ حُصبان به معنی ریگ است.^۱ یک باد وقتی که می‌آید ریگ‌ها را می‌ریزد روی سر انسان، تمام است؛ در عرض ده دقیقه همهٔ یک شهر را نابود می‌کند، و نظیرش هم دیده شده است - شما که آمدید کنار ساحل، از این هم ایمنی دارید، از این مأمون هستید؟! یا اینکه نه، این کار را هم نکنیم، شما را دو مرتبه برگرداند داخل دریا:

﴿أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ

^۱ لسان العرب، ج ۱، ص ۳۲۰.

لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا^۱

[خدا] شما را آورد کنار ساحل، کفران نعمت کردید و خدا را فراموش کردید، خدا دو مرتبه شما را می برد داخل دریا - این هم که خیلی مهم نیست، انسان هر وقتی که سفر دریا کرده، منحصر به یک بار نبوده است؛ افرادی که طیاره سوار شدند، باز هم سوار می شوند؛ آدم‌هایی که کشتی سوار شدند خوب باز هم سوار می شوند دیگر -، وسط دریا شما را غرق می کند به عوض کفرانی که کردید، یا اینکه غرق هم نکند یک قاصف بیاورد از آن بادهایی که بزند آن کشتی را له کند و خرد کند، آن وقت در آنجا کیست که بیاید گردن خدا را بگیرد و خدا را محاکمه کند: خدایا چرا اینها را غرق کردی، مگر اینها بندگان تو نبودند؟! اینها مسلمان نبودند؟! اینها چنین نبودند؟! می گویی خدای ارحم الراحمین هستم و... ، اگر می خواستی اینها را از بین ببری چرا خلق کردی؟! تو خدای رحمتی!

آیا در آن وقت که خداوند عذابش را نازل کرد و

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۶۹.

آن قاصف و ریح زد آن کشتی را خرد کرد یا به واسطه
امر دیگر که واقعاً عذاب بود، یک تبعی داری؟! تبع
یعنی کسی که کار را دنبال می‌کند، آن وکیل و آن
کسی که از طرف انسان دنبال کار می‌رود که به نهایت
برساند و محاکمه کند، بیاید خدا را محکوم کند؛ نه،
این حرف‌ها نیست!

گرفتاری‌ها و شدائد برای ایجاد بیدارباش و

تنبه

ای انسان! تمام این گرفتاری‌ها و شدائد برای
تنبيه و بیدارباش و ادراک و فهم توست؛ برای اینکه
از این عالم پندار بیرون بیایی، پاهایت را بگذاری
آنجایی که محکم است، آنجایی که محمد و آل
محمد گذاشتند.

«بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ» معنایش این است که

آنها در این دنیا حرکت کردند و رسیدند به همان جایی
که دیگر کشتی باشد یا نباشد، دریا باشد یا نباشد،
طوفان باشد، زلزله باشد، گرسنگی باشد، خسف
باشد، راحتی باشد، باغ باشد، اینها برای آنها یکسان
است و آنها همیشه هم با خدا هستند. این [مطلب]،

حضرت صادق علیه‌السلام را حضرت صادق کرده است؛ و این، معنایش این است که انسان را -اگر از «نسیان» مشتق باشد- از این معنا عبور داده و به آن جایی رسیده که جزء مستثنیات است، نه مستثنی منه. چون در قرآن مجید داریم:

انائیت و ایراد موجود در نفس، علّت منع خیر

و عدم انفاق

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾.^۱

« ما که انسان را خلق کردیم، او را هلوع خلق کردیم (هلوع یعنی: آدم بُزدل و کم‌جرات و کم‌جُربزه و هر چیزی که ببیند دلش بخواهد و زود از چیزی بترسد؛ انسان این‌طوری است).
﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾؛ یک ضرّی به او برسد و گرفتاری، دادش بلند می‌شود. **﴿وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾**؛ خیری به او برسد زود برمی‌دارد
قایم می‌کند!»

حالا دیگر خیری به تو رسید، چرا قایم می‌کنی؟!
بردار ببر قسمت کن! خیر که رسید از خدا رسید،
چرا آن را قایم می‌کنی؟! چرا منعمش می‌کنی!؟

^۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۱۹ - ۲۱.

﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا
لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَثُورًا﴾^۱.

«بگو ای پیغمبر: اگر شما تمام خزائن رحمت
خدا را مالک بودید، باز هم می گفتند: انفاق کن،
می ترسیدید.»

﴿لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ﴾؛ نه یک خزینه، تمام
خزائن رحمت! نه خزینه طلا و نقره و فیروزه و...،
تمام خزائن رحمت اگر ملک شما بود باز هم
می گفتند: بیا انفاق کن، نمی کردید! چون تو، تو
هستی؛ توئیّت تو، همین توئیّتی که الآن داری،
آن وقت در همین توئیّت بودی. اگر از توئیّت بیرون
آمدی، انفاق می کنی و تا تو، تو هستی، خزائن را هم
به تو بدهند باز هم تویی: ﴿إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾؛

می ترسیدید که انفاق کنید کم بشود!

حالا می ترسید انفاق کنید کم بشود چون
می گوید: چیزی ندارم! اما این به خاطر چیزی
نداشتن نیست، به خاطر این است که نفس تان مورد
دارد؛ نه به خاطر اینکه چیزی ندارید! مگر کسانی که
انفاق می کنند اینها همه مال دارها هستند؟! ﴿وَكَانَ﴾

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۰۰.

الْإِنْسَانُ قَتُورًا)؛ جنس انسان، فلز انسان قَتور است،

هر چه می دهیم جمع می کند، انسان این طوری است.

[أَمَا] آن محمد و آل محمد که:

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ *** وَ فِي أَيْبَاتِهِمْ نَزَلُ

الْكِتَابُ

آنها دیگر قَتور نیستند، (وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا)

نیستند؛ هَلُوع، (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ

الْخَيْرُ مَنُوعًا) نیستند؛ آنها چه کسانی هستند؟ (إِلَّا

الْمُصَلِّينَ) هستند، چون خدا می گوید: ما انسان را

این طور خلق کردیم ولی «الَّا» دارد: (إِلَّا الْمُصَلِّينَ)،

یک «الَّا» های کوچکی به آن زده است: «الَّا آن کسانی

که نماز گزارند.» آن وقت، آن نماز گزارها را هم

خودش برای ما بیان می کند:

(الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي

أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ *

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ...)

تمام این خصوصیات را بیان می کند که: خیال نکنید ما

۱۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۲.

۲۲ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۳ - ۲۶. مهر تابان، ص ۱۸۱:

«آنان که در نماز خود به طور پیوسته دوام دارند. و آنان که در اموال خود حقی برای فقیر سائل و فقیر محروم معین می کنند. و آنان که به روز پاداش و جزا تصدیق دارند.»

که دو رکعت هم نماز خواندیم و... انتظار وحی داریم؛ این نمازها نه! آن نمازهایی که خوانده می‌شود، آن انسان را از آن مستثنیٰ منه که عمومیت دارد و تمام افراد بشر را گرفته است، بیرون می‌آورد و فردهای استثنایی می‌کند؛ این فردهای استثنایی می‌شوند محمد و آل محمد. و لذا: «بِهِمْ وَ بَجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ»؛ چرا اینها يك طوری هستند که [لَا يُسْتَرَابُ هستند]؟ این همه افراد، مکتب‌ها، مدرسه‌ها، کتاب‌ها، فیلسوف‌ها، مذاهب، اینها می‌آیند و می‌روند، اینها همه‌شان يُسْتَرَاب هستند؛ يُسْتَرَاب یعنی: محلّ ریب، شبهه.^۱ اینها هستند که هیچ شبهه‌بردار نیستند؛ یعنی اینها به جایی رسیدند که اگر ﴿تَمَلِّكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي﴾، انفاق می‌کردند، اتّفاقاً به خزائن هم رسیدند و انفاق هم کردند؛ آن کسی که به مقام توحید پروردگار برسد، به خزائنش نرسد؟!

معنای انفاق امام علیه السّلام به تمام عالم

^۱ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۰۲.

انفاقشان چه بوده است؟ الآن تمام دنیا دارد انفاق می‌شود، مگر چه انفاق می‌شود؟ و خیلی خیلی ساده است! انفاق این نیست که مثلاً بردارند گندم و جو را بریزند در باسکول یا در ترازو و بعد کیسه‌ها را بردارند جمع کنند و بیایند [انفاق کنند]؛ نه! آنها الآن به تمام عالم وجود دارند انفاق می‌کنند. قَسَم به خدا الآن نَفَس کشیدن ما، حیات ما، ادراک ما، وجود ما، هر سلول بدن ما، زیر نظر مستقیم امام است؛ نه اینکه بگویم زیر نظر! اینها تعبیر است! وجود ما مندک در وجود اوست، علم ما، حیات ما، روزی ما، حرکت دست ما، تکان دادن سر ما، وزن ما، ایده ما، اندیشه ما، حرکت ما، مقصد ما، مقصود ما، این درختی که تکان می‌خورد، این آبی که داخل این ظرف وجود دارد، این ادراکی که در آقایان محترم است، تمام دنیایی که دارد اداره می‌شود، این کوه‌های صلب و سخت، این ابرهایی که در آسمان حرکت می‌کند، با هر ذره‌اش امام احاطه و غلبه دارد، احاطه و جودی و غلبه دارد؛ آن وقت این می‌شود انفاق. انفاق یعنی: ایجاد عالم کثرت و نفقه دادن از لوح محفوظ و از

ام‌الکتاب به تدریج در عالم محو و اثبات، که در نزد ما به همین امور روزمره و روزگار مشهود می‌شود.

انسان، مستعد برای رفتن به أسفل السّافلین و

رسیدن به اعلیٰ علیین

و صحبت این است که این یک مقامی است که برای انسان مسدود نیست. این انسان، یک اعجوبه‌ای است از همه اعجوبه‌ها عجیب‌تر! همین انسان یک وقتی می‌رود به اسفل السّافلین، یک وقتی می‌رود به اعلیٰ علیین؛ این کبوتر را شما رهایش کن، یک مرتبه خودش را می‌زند می‌رود ته چاه و در آنجا خودش را زندانی می‌کند و در قاذورات و تاریکی و...؛ و یک مرتبه پر می‌زند می‌رود به آسمان، به جایی که دیگر انسان اصلاً آن را نمی‌بیند. فقط فارق بین او و این، اندیشه و اختیار و همت است.

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱.

۱ سوره انسان (۷۶) آیه ۱ و ۲. ترجمه:

«آیا بر انسان عبور نکرده است زمانی که چیز قابل ذکری نبوده باشد * ما انسان را از نطفه مختلط و درهم آفریدیم، درحالی که وی را از حالی به حالی مبدل ساختیم؛ تا در نهایت او را شنوا و بینا قرار دادیم.» (محقق)

همین! ما انسان را خلق کردیم و او را سمیع و بصیر قرار دادیم و او را مورد تکلیف قرار دادیم؛ این شد انسان! حالا اگر این طرف را اختیار کند، می رود و محو و فانی در محمد و آل محمد می شود و «بهم و بجدّهم لا یُسترابُ» می شود؛ آن طرف را رها کند، آنجایی می رود که دیگر از هر بهیمه‌ای آشفته تر، از هر قبیحی قبیح تر، از هر زشتی زشت تر، و از هر چه تصوّر کنی پست تر می شود. بنابراین، عمده اشکال کار انسان این است که انسان یک وجود خیلی مبهم و پیچیده است و هر کاری می کند باز هم آن موقعیت خود که تمام قوا و استعدادات را من جمیع الجهات دارد، به فعلیت نمی رسد! البته از این هم عجیب تر است!

فقر محض بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله در

مقابل پروردگار

من یک کتابی می خواندم که در این کتاب - خیلی کتاب إحدادی است و همه چیز را انکار کرده بود؛ البته این کتاب را اینها می گویند از طرف خارج آورده شده - پیغمبر را یک آدم ساحر [دانسته]، آیات قرآن، احادیث و تمام حرف‌های پیغمبر را [سحر می داند]. من گفتم اصلاً این بدبخت نفهمیده است! ما که پیغمبر را به این معنا قبول داریم

[به این خاطر است] که از خود هیچ نداشت و هر چه داشت از طرف پروردگار بود، هر کلمه‌اش از طرف خدا بود، این پیغمبر را معجزه می‌دانیم؛ اگر اینها از طرف خدا نبود و از طرف خودش بود، اینکه هزار هزار برابر عظمتش بیشتر بود! توجه نکردید چه عرض می‌کنم؟! شما یک گنجشک را بردارید تماشا کنید، ما می‌گوییم گنجشک خیلی عجیب است! آخر چشم دارد، گوش دارد، زبان دارد، ادراک دارد، احساس دارد، قوهٔ غذایی دارد، چه و چه و چه؛ و می‌گوییم: عجب، صنع پروردگار است! خیلی مهم است. اما اگر این گنجشک تمام این معانی از خودش بود، یعنی واقعاً خودش بود، این آعجب نبود؟! آن خدا بود دیگر! آن کسی که می‌گوید: پیغمبر ساحر بوده و دروغ بوده و این قرآن را از پیش خودش آورده است، پس هر آیهٔ قرآن معجزه است، هر آیه! خب تو بیا آیهٔ قرآن بیاور. ۱ پس

۱۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۳ و ۲۴: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰:

«و اگر شما در آنچه ما بر بندهٔ خودمان محمد به تدریج نازل نموده‌ایم در شک و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید و غیر از خدا آنچه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی

این ساحر در هر آیه قرآن اعجاز کرده است، انسان باید بیشتر تعجب کند؛ ولی علی کل تقدیر، انسان دست از اعجاز نمی‌تواند بردارد و آن کسانی که پیغمبر را از آن معنا به این معنا تغییر می‌دهند، برای انکار خودشان است و الا معجزه بودن در [اوست].

ایمنی از تزلزل و خواطر، فقط با چنگ زدن به

ریسمان محکم اهل بیت علیهم السلام

و «بِهِمْ وَ بِجَدِّهِمْ لَا يُسْتَرَابُ»؛ در هر حال، انسان تا اینکه يك جای محکمی نداشته باشد، به يك ریسمان محکمی دست نزند، از تزلزل و خواطر و مخاطرات و آشوب‌ها ایمن نباشد، سلامت پیدا نکند، و تا پایش جای محکم نباشد [به مطلب نمی‌رسد]؛ ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ

شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾^۱ در رودخانه‌های بزرگ دیده‌اید، آب رودخانه به بعضی از خاكها زده است و مقداری از آن رودخانه را از زیر برده است

هستید که راست می‌گویید * پس اگر این کار را نکردید، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانید بکنید، بنابراین از آتشی که آتش‌گیرانه آن مردم منکر و معاند می‌باشند و دیگر سنگ خارا که خداوند برای کافران تهیّه و آماده نموده است، پرهیزید!»

۱۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۰۹: «و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت.»

در حالی که روی آب هم خاك است؛ انسان که برود، فرو می‌رود، چون خاك از زیر بیرون آمده است. قرآن می‌گوید قبل از این، خانه‌های خودتان را روی اینجاها بنا کرده بودید، اینجاها دیگر زیر نداشت، اصل نداشت؛ **(فَأَنهَارَ بِيَةِ نَارِ جَهَنَّمَ)**.^۱ این پیغمبر آمد شما را نجات داد، آمد برایتان يك خانه ساخت، این خانه را به اندازه‌ای محکم ساخت که رفت تا پنجاه متری، صد متری زمین، از آنجا این بتن آرمه را ریخت و پایه‌اش از آنجا است؛ و تازه آنجا هم رفت اطمینان پیدا نکرد، گفت شاید آنجا هم زیرش آب باشد و.... خلاصه رفت كلنگ را به يك جایی زد که دیگر از آنجا محکم‌تر نبود. يك کوهی بود، يك سنگی بود که از آنجا هیچ [محکم‌تر نبود]، از آنجا بلند کرد و این دین و شریعت و قاموس را برای ما بیان کرد.

پس اگر حرکت بکنیم می‌رسیم، و إن شاء الله به همان مطالبی که حضرت صادق علیه السلام به [آن

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۱۴: «پرتگاهی که فرو ریزد و او را در آتش جهنم داخل سازد.»

مطالب] رسید، به همان انسان کاملی که وقتی که جنازه آن حضرت را حرکت دادند در روز بیست و پنجم [شوال] و در مدینه دفن می کردند، می گویند آن روزی بود که تمام مدینه تعطیل شد، خیلی مفصل است. در پشت جنازه یک شاعری شعر می گفت: ^۱

شعر شاعر عرب در تشییع جنازه امام صادق

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۹۸؛ مقتضب الأثر، جوهری، ص ۵۲:

«عن عیسیٰ بن دابّ قال: لَمَّا حُمِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَرِيرِهِ وَ أُخْرِجَ إِلَى الْبَقِيعِ لِيُدْفَنَ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ [العجلُ]:

[۱] أَقُولُ وَ قَدْ رَأَوُا بِهِ يَحْمِلُونَهُ

عَلَى

كَاهِلٍ مِنْ حَامِلِيهِ وَ عَاتِقِ

[۲] أَتَدْرُونَ مَاذَا تَحْمِلُونَ إِلَى الثَّرَى

ثَبِيرًا

ثَوَى مِنْ رَاسِ عَلِيَاءِ شَاهِقِ

[۳] غَدَاةَ حَثَا الْحَاثُونَ فَوْقَ ضَرِيحِهِ

تُرَابًا

وَ أَوْلَى كَانَ فَوْقَ الْمَفَارِقِ»

امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۶۱۸:

«۱- می گویم من درحالتی که او را بردند که حمل کنند بر روی شانه های حمل کنندگان و گردن هایشان:

۲- آیا می دانید شما چه چیزی را به سوی خاک حمل می نمایید؟! آن کوه ثبیر است که از فراز بلندی و ارتفاع، به درون زمین مسکن گزیده است.

۳- فرداست که خاک ریزان بر بالای مرقد وی خاک بریزند، و بهتر آن بود که خاک را بر روی سرهای خودشان بریزند.»

«من واقعاً نمی‌دانم که الآن این بدنی که می‌خواهد زیر خاک برود، این بدن کسی است که دارد زیر خاک می‌رود، یا تمام عالم با این بدن دارد زیر خاک می‌رود؟!»

و درست دارد می‌گوید؛ این بدن که نیست، حضرت صادق علیه السلام در دنیا یک بدنی که نبود، این رفت رسید به همان جایی که افاضه وجود و قدرت و علم و [حیات] از ناحیه پروردگار بر همه عالم وجود است، حالا که آن نفس دارد تشییع می‌شود، پس بنابراین بدن زیر خاک نمی‌رود، کوه‌ها دارد زیر خاک می‌رود!

توجه به پروردگار و استقامت در طریق و فقر

و نیاز، راه رسیدن به مطلوب

و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** انسان با توجه به پروردگار و استقامت در طریق و توسل و تبذل و فقر و نیاز، باید یک کاری بکند که از آن **مُسْتَشْنِيْ مِنْهُ** خارج بشود، **دَاخِلِ مُسْتَشْنِيْ** بشود.

ما اسْتَشْنَتُ «إِلَّا» مَعَ تَمَامٍ يَنْتَصِبُ *** و بَعْدَ نَفِيٍّ أَوْ

كَنْفِيٍّ انْتَخِبُ

إِتِّبَاعَ مَا اتَّصَلَ وَ انْصَبَ مَا انْقَطَعَ *** و عَنْ تَمِيمٍ فِيهِ

إِبْدَالٌ وَقَعُ

در استثناء متصل، همیشه بایستی که در جمله مثبت، استثناء منصوب باشد. در جمله استثناء منفی [منقطع]، حجازیون و تمیمیون با هم دیگر فرق دارند؛ حجازیون نصب می دهند، تمیمیون قائل به ابدال هستند.

علی کل تقدیر، مطلب را ما برسانیم: آدم باید در مستثناء بیاید؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾، خدا فاتحه همه را خواند ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾؛ چرا در مصلین نباشیم؟! و نظیر این استثناها چند جای قرآن هست که خیلی عجیب است، که یک حکمی را به عنوان کلی گرفته اند؛ مثلاً:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.^۲

«ما انسان را در بهترین قوام [آفریدیم، و سپس او را به پائین ترین درجه از منازل پست فرود آوردیم! مگر آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته انجام داده اند]!»

^۱ الألفية، ابن مالک، ص ۳۱.

^۲ سوره تین (۹۵) آیه ۴ - ۶.

نمی‌دانید در خلقت انسان که خداوند متعال خلق کرد، چه کارها کرد! از آن بالا آمد اینجا و او را پایین انداخت. [استثنا] به **(إِلَّا الَّذِينَ)** زد دیگر؛ **(إِلَّا الَّذِينَ)** **ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**، که آنها در **(أَسْفَلَ سَفِيلِينَ)** نمی‌مانند و آنها می‌روند، یعنی اصلاً نمی‌گذارند که به اسفل السافلین برسد و در آنجا باشند؛ آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام دادند **(فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)**^۱، یعنی: معامله‌شان با خداست، کسی بر اینها منتی نمی‌گذارد، دوئیتی نیست، جدایی نیست! اینها یک هم‌چنین اجری از پروردگار به آنها برسد!

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند ما را از شیعیان ائمه علیهم السلام قرار بدهد و دست ما را هم همیشه به این خاندان محکم کند، پای ما را محکم کند، نیت ما، اندیشه ما، صراط ما و روش ما را قویم و مستقیم قرار بدهد؛ و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** که از آن **مُسْتَشْنِيٍّ** منته خارج کند و در **مُسْتَشْنِيٍّ** داخل کند! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ!**

۱ سوره تین (۹۵) آیه ۶. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۵۵:
 «... که برای ایشان مزد و پاداش بدون منت است!»